

هااا

آدم برفی

دست های سرد دخترک

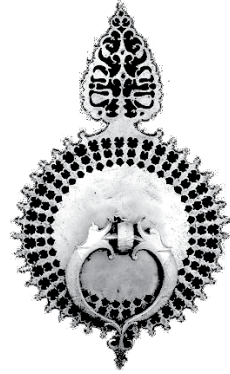
گل فروش را گرفت

«ها» کرد.

دخترک تنش سردتر شد

نسرین علی محمدی





# جامه ۳۶

دوره جدید؛ ششم؛ زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز و مدیر: محمدصادق رحمانیان  
شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱  
طرح روی جلد: خیراله اصغری

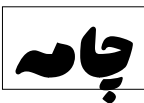
دبیر شعر: ضیاءالدین خالقی  
دبیر داستان: محمدجواد جزینی

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم  
گرافیکست: پارسا رحمانیان  
حروفچینی: راضیه آخوندی  
فضای مجازی: پگاه رحمانیان  
روابط عمومی و اشتراک: فرشته چایکار

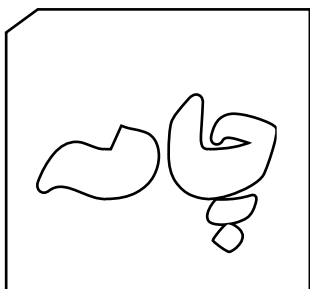
نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم  
کوچه یاس، پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۹۶۴۷۶

chamehmag@gmail.com  
www.chamehmag.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: گنجینه مینیا تور  
تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۳۱ ۷۷۱۴۴۸۰۸  
دکه های تهران: نشرکستر امروز نوین ۰۲۱۵۴۰۸۱۰۰۰



۵۰ هزار تومان  
در  
فروشگاه های  
مجازی



شعر ◀ داستان ◀ گپ

c h a m e h

فصل نامہ ادبی چامہ

سال پنجم، شماره سی و شش

زمستان ۱۴۰۳





## فصل واژه

۱۱۴-۱۰۹

قاسم آهنین جان  
سمیه امینی‌راد  
عباس باقری  
مهدی حسنی باقری  
رضا چاپچی  
زهره خالقی  
ضیاءالدین خالقی  
عباس صفاری  
محمود تقوی تکیار  
محمد رضا ترکی  
موسی عصمتی  
فروغ فرخزاد  
مهدی اخوان ثالث

## گفت و گو

## ویژه

## شعر آغاز

۱۰۸-۱۳

محمد احصایی | محمد حسین حلیمی  
محمد شمس لنگرودی | محمد فدوی  
یونس شکرخواه | حسین کرمانپور  
نظام‌الدین امامی‌فر | باسم الرسام  
توفیق فکرت اوچار | شادی تاکی  
حسن بلخاری قهی | بهادر باقری  
مهدی منفرد | شهاب مقریین  
حافظ موسوی | حسین ادیبی  
ژاله ادیبی | نیلوفر زندیان  
احمد رضا خزاعی | صادق رحمانی  
کاوه سپندار | صغری غدیری  
علی عبداللہی | گروس عبدالملکیان  
ضیاء قاسمی | معراج قنبری  
مریم میرزابیگی | سوگل خرم

۱۱-۱۰

محمد رضا روزبه  
و  
۱۱۷-۱۱۴  
گفت وگو





نقد  
کتاب

یاد، شعر و  
ترجمه

داستان

شعر زمان

۱۴۰-۱۷۶

سعاد صباح  
موسی بیدج

هان کانگ  
سمیه کشوری

مانوئل ریباس  
اکرم امامی

۱۳۵-۱۳۹

آنجلا کارتر  
فاطمه احمدی آذر

دیوید گاردینر  
سامره عباسی

آشا غنی زاده  
میترا درخشان  
اکرم مولاوردی

۱۱۵-۱۳۴

ضیاءالدین خالقی  
فانوس بهادرون  
میثم مهرنیا  
سودابه مهیجی  
محسن حسینخانی  
سهیلا سندیان  
مهدی شادخواست  
مرضیه رشیدپور  
«کیمیا»  
علی اظیابی  
منصوره زندیه  
«شاپرک»  
ناهید گرداب «یلدا»  
سامان ساردویی  
مریم علی اکبری

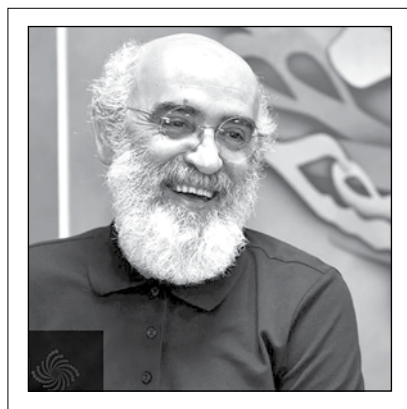




محمد فدوی

درس و یاد

۳۸



یونس شکرخواه

یادداشت ویژه

۳۴



توفیق فکرت اوچا

حدیث دیگران

۳۶



آنجلا کارتر

داستان دیگران

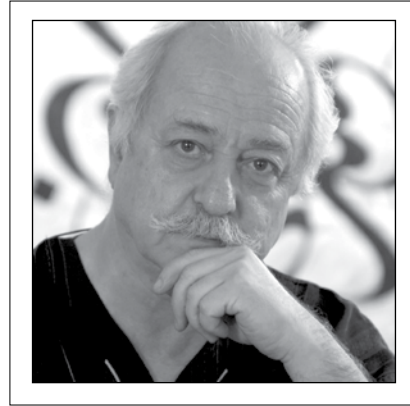
۱۳۴



مانوئل ریواس

داستان خارجی

۱۷۴



محمد احصایی

یاد روزها

۱۲



نیلوفر زندیان

روایت زندگی

۴۸



شهاب مقربین

خاطره ادبی

۴۳



هان کانگ

برنده جایزه نوبل ادبیات

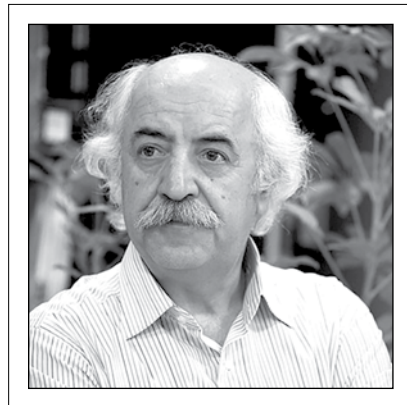
۱۶۶



دیوید گاردینر

داستان خارجی

۱۴۲



حافظ موسوی

خاهره

۴۶



شمس لنگرودی

نظر شاعر

۴۴





سعاد الصباح

شعر و ترجمه

۱۶۰



آشا غنی زاده

داستان ایرانی

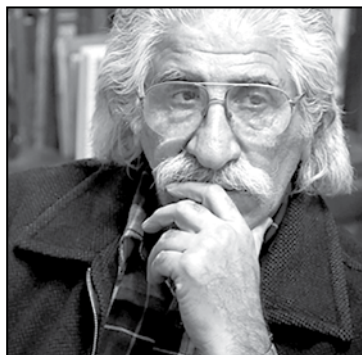
۱۴۸



حسن بلخاری قهی

یادداشت ویژه

۴۰



محمد حسین حلیمی

جتار ادبی

۳۲

# از ترنم افاقیا و اطلسی

## پرواز

سنگ پشت  
این جوان پیر  
این شتاب زمینگیر  
در گلویش  
رود یخ‌بسته‌ی شور و آواز  
روی دوشش  
کوهی از عقده‌ی تلخ پرواز

## وارسته

غزنده‌تر از شیر  
دزنده‌تر از ببر  
کوبنده‌تر از فیل  
ندیدیم  
در جنگل و در گستره دشت و دمن‌ها.  
اما  
نازم همه بر عزت و آزادگی گرگ  
زیرا که رهیده‌ست  
از آفت و آلودگی هستی اینان:  
راضی به هنرپیشگی سیرک شدن‌ها!

## تلقین

می‌خواستم عبور کنم عمری  
از تنگنای این "منِ تکراری" ام  
ولی  
هربار  
یک "او"ی ناشناخته می‌گفت:  
با بازوان بسته‌ی درها  
با سختی و صلابتِ دیوار در نیفت!

## سبزه‌زار

بنازم  
به پروانه و شور و حالش  
و عشق زلالش  
به گل  
هرکجا هست:  
چه در وسعت سبزه‌زاری  
چه بر روی تابوت و  
سنگ مزاری



محمد رضا روزه

۱۱

شماره  
سی و ششم  
زمستان ۱۴۰۳

## زمزمه

بی تو دل،  
راهی کدام می‌شود:  
جنگلی لبالب از ترنم اقا قیا و اطلسی  
یا کویبری از سکوت و بی‌کسی؟

راستی چه می‌شود  
سرنوشت بادبادکی  
که با نخ بُریده  
می‌شود رها؟

می‌رود به دوردست آسمان  
یا سقوط  
می‌کند  
به دژه‌ها؟

## پرسمان

روزی که تاریخ و تبار و آرمانت را  
حتی  
نام و نشانت را  
از تو بپرسند و بگوئی:  
رفته از یادم،  
چه خواهی کرد؟

ای هوش مصنوعی!  
با عالم و آدم،  
چه خواهی کرد؟!



# شاعرانه‌های دانشجوی دیروز

محمد احصایی

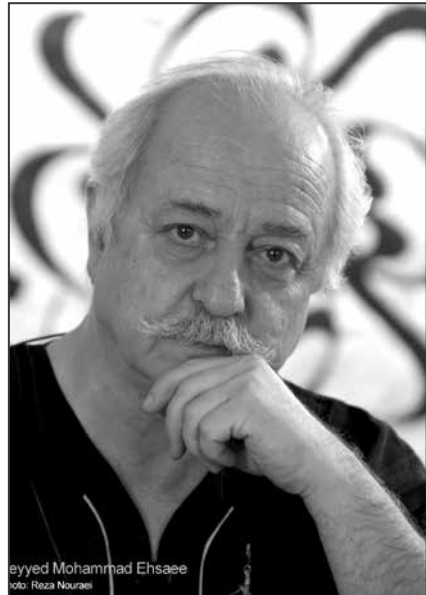
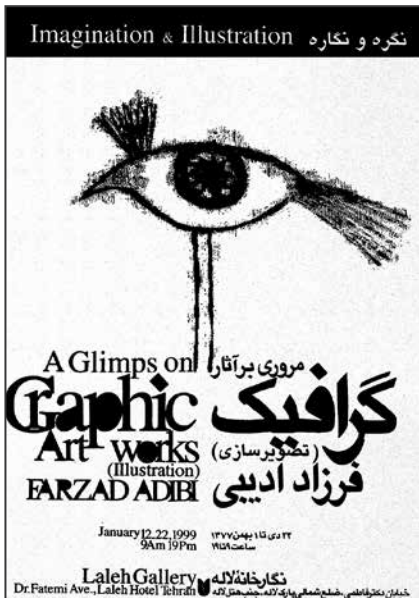
استاد دانشگاه تهران

۱۲

چامه  
فصلنامه ادبی  
سال پنجم

در مدت تدریس ام : بگوییم هم طرح و هم عنوان نمایشگاه‌اش. به  
در دانشکده : او گفتم آن پوستر را برایم به یادگار امضا کند  
هنرهای زیبا، با : که از سر فروتنی و حجب و حیای شاگردی از  
دانشجویان بسیاری : امضای آن امتناع می‌کرد که با تحکمی معلمانه  
در کلاس‌هایم سروکار داشته‌ام که با بعضی : خواستم امضا کند و هنوز آن کارش را دارم. در  
از آن‌ها هنوز هم در ارتباطم و تعداد معدودی : نمایشگاه دیگرش با عنوان: «خروش خموش»  
را نیز به دلایلی به خاطر دارم. بعضی از آنها را : که آن هم شاعرانه است، در خانه هنرمندان  
به خاطر کارهای خوب و ویژه‌شان به یاد دارم : در سال ۱۳۸۵ باز هم حاضر شدم که این بار  
و بعضی‌ها را نیز به خاطر اخلاق و منش‌شان. : طرح جلد کتاب‌ها و پوسترهایش را به نمایش  
برخی از آنها هم به سبب ارتباط‌هایی که : گذاشته بود. کارها را می‌دیدم که با دیدن  
پس از فارغ‌التحصیلی‌شان استمرار یافته : عنوان خوشنویسی کتابی متوقف شدم و گفتم  
بود می‌شناسم و فرزند ادیبی یکی از همان : این را من نوشته‌ام و فرزند با همان متانت  
دانشجوهاست که در سال ۱۳۶۸ وارد دانشکده : ویژه‌اش توضیح داد که آن کار کامپیوتر است و  
شده و طی دوران تحصیل‌اش چند درس را با : او چون شیوه خوشنویسی مرا دوست دارد روی  
من گذرانده اما هنوز دوستی‌مان ادامه دارد. : مفردات آن کار کرده و تشمیرها را به نوع نگارش  
فرزند عزیزم فضایل بیشماری دارد که برای من : من نزدیک کرده است. او روی جزییات آثارش  
ادب و شرافت نفس او مقام بارزی دارد چنانکه : هم فکر و کار می‌کند...  
از وجود عزیزش من مفتخرم، همه‌ی طراحان : نمی‌دانم مراسم چهلم دوست عزیزمان مرتضی  
گرافیک وطن باشند... : ممیز بود یا هفتم او که فرزند ماشین نیاورده  
در یکی از روزهای سال ۱۳۷۷ فرزند به : بود و با من از کردان تا تهران هم سفر شد و در  
نمایشگاه‌اش دعوت‌م کرده بود که رفتم. عنوان : این مصاحبت بود که دیدم او چقدر شعر از بر  
نمایشگاه‌اش به نظرم خاص بود: «نگره و : دارد آن زمان در اندیشه زندگی در روستا بودم  
نگاره» که رفتم و تصویرسازی‌هایش را دیدم، : و با هم از این نوع زندگی می‌گفتم که این  
پوستر نمایشگاه‌اش نقشی از یک چشم بود : بیت از غزل کولی سیمین خانم بهبهانی را خواند:  
که پرنده شده بود و با چاپ سیلک روی :  
مقوای کرافت به انجام رسیده بود، به نظرم :  
آن کار شاعرانه بود اگر بخواهیم از شاعرانگی او :

سال و ماهی شکیبا، ترکه در ترکه می‌بافت  
گاهگاهی به سودا سوی بازار می‌شد...



eyyed Mohammad Ehsaee  
foto: Reza Nouraei

شماره  
سی و ششم  
زمستان ۱۴۰۳

عضو هیأت امنای این  
موزه منصوب شد.

آن روزها من ایران

نبودم و در حال تحریر

قرآن کریم بودم که

ایمیلی از فرزاد دریافت کردم. او خواسته بود برای این موزه نشانه‌ای طراحی کنم که با وجود کسالت جسمی و درد شدید در ستون فقرات نتوانستم این پیشنهاد او را رد کنم ...

شاید یکی از بارزترین رفتار شاعرانه فرزاد که به یاد دارم جوابی بود که در پاسخ پیام تبریک سال نو مرا با رباعی سروده بود، چند سال پیش به رسم مرسوم برای دوستانم عکس یکی از کارهایم را از طریق یکی از همین شبکه‌های اجتماعی به عنوان کارت تبریک عید و سال نو ارسال می‌کنم که ساعتی پس از ارسال، فرزاد با یک رباعی، پاسخ مهربانانه‌ای داده بود. چون قرار بود درباره شاعرانگی او بنویسم سروده او را اینجا می‌آورم، برای اینکه سندی از شاعرانگی او باشد و نه برای موضوع مورد مهر و لطف او:

یک صفحه نور و توده زیبایی

شور غزل و فلسفه دانایی

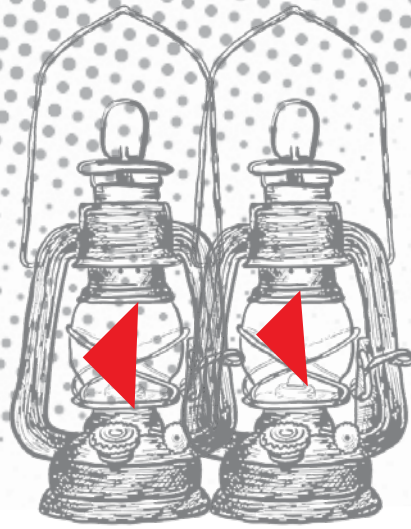
امضا: همان بهار عاشق، نامش:

استاد همه، محمد احصایی.

و بعد همه غزل را خواند و شنیدن آن غزل در آن مسیر چقدر به جا بود.

...

اگرچه در این نوشتار قرار است از «شاعرانگی یک دانشجوی دیروز» بنویسم اما کارهای فرزاد را در زمان دانشجویی‌اش خیلی به یاد ندارم، بیش از ۳۰ سال از آن سال‌ها می‌گذرد. دانشجویی در آن سال‌ها هنوز هم کیفیت داشت اگرچه سال به سال از این کیفیت کاسته شد و کمیت و آمار جای آن را گرفت... در آن سال‌ها گاهی نام دانشجویانم را هم سرکلاس خوشنویسی می‌کردم که نام فرزاد ادیبی را هم برایش نوشته‌ام. به خط شکسته نستعلیق... بعد از فارغ التحصیلی‌اش کار حرفه‌ای گرافیک می‌کرد و می‌کند اما در کنار کار در باره هنر هم می‌نوشت. در یکی از روزها در سال ۱۳۷۳ با همسرش و با اسم‌الرسالم به خانه ما آمدند و در باره میرزاغلامرضا اصفهانی ساعت‌ها صحبت کردیم و دو برنامه رادیویی برای رادیو ۲ ساخت. آن روزها هنوز در رادیو، برنامه‌های نسبتاً خوبی ساخته می‌شد و فرزاد هم چند برنامه تجسمی خوب برای برنامه هفت اورنگ در رادیو ۲ ساخته بود... در سال ۱۳۹۳ خورشیدی او و همکارانش در هیأت مدیره انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران بالاخره توانستند جایی را به عنوان «موزه گرافیک ایران» از شهرداری تهران بگیرند و او به عنوان



## ادای احترام به

# فرزاد ادیبی شاعر و گرافیست

محمد احصایی | محمد شمس لنگرودی | محمد فدوی |

یونس شکرخواه | حسین کرمانپور | توفیق فکرت اوجا | شادی تاکی | حسن

بلخاری قهی | بهادر باقری | مریم میرزا بیگی | مهدی منفرد فرہانی | باسم الرسام

شہاب مقربین | حافظ موسوی | حسین ادیبی | ژالہ ادیبی | نیلوفر زندیان

احمد رضا خزاعی | صادق رحمانی | کاوہ سپندار | صغری غدیری | علی عبداللہی

گروس عبدالملکیان | سوگل خرم | ضیاء قاسمی | معراج قنبری | منصور کلاہ کج



در گرافیک بیش از هرکسی از مرتضی  
ممیز آموختم. البته از استادان دیگرم  
نیز آموختم. استادانی چون محمد  
احصایی، محمد حسین حلیمی،  
جلال شباهنگی برکارم قطعا تاثیر  
گذاشته‌اند. من هم زمان با  
کلاس‌های دانشگاه، سرکلاس‌های  
مبانی هنرهای تجسمی و تاریخ هنر  
رویین پاکباز هم می‌رفتم.



عکس از رومیسا مفید

# شاعرانگی‌های یک طراح

گفت‌وگوی صادق رحمانی با | فرزاد ادیبی

۱۶

چامه  
فصل‌نامه ادبی  
سال پنجم

نیز نقش مهمی در جذب مخاطب و هماهنگی با محتوای شعر دارد. فرزاد ادیبی طراحی جلد بسیاری از مجموعه‌های شعر و آثار ادبی را بر عهده داشته است. طراحی‌های او به مضامین و احساسات شعرها به خوبی وابسته است و این امر باعث می‌شود تا جلد کتاب خود به‌عنوان یک اثر هنری مستقل نیز ارزشمند باشد.

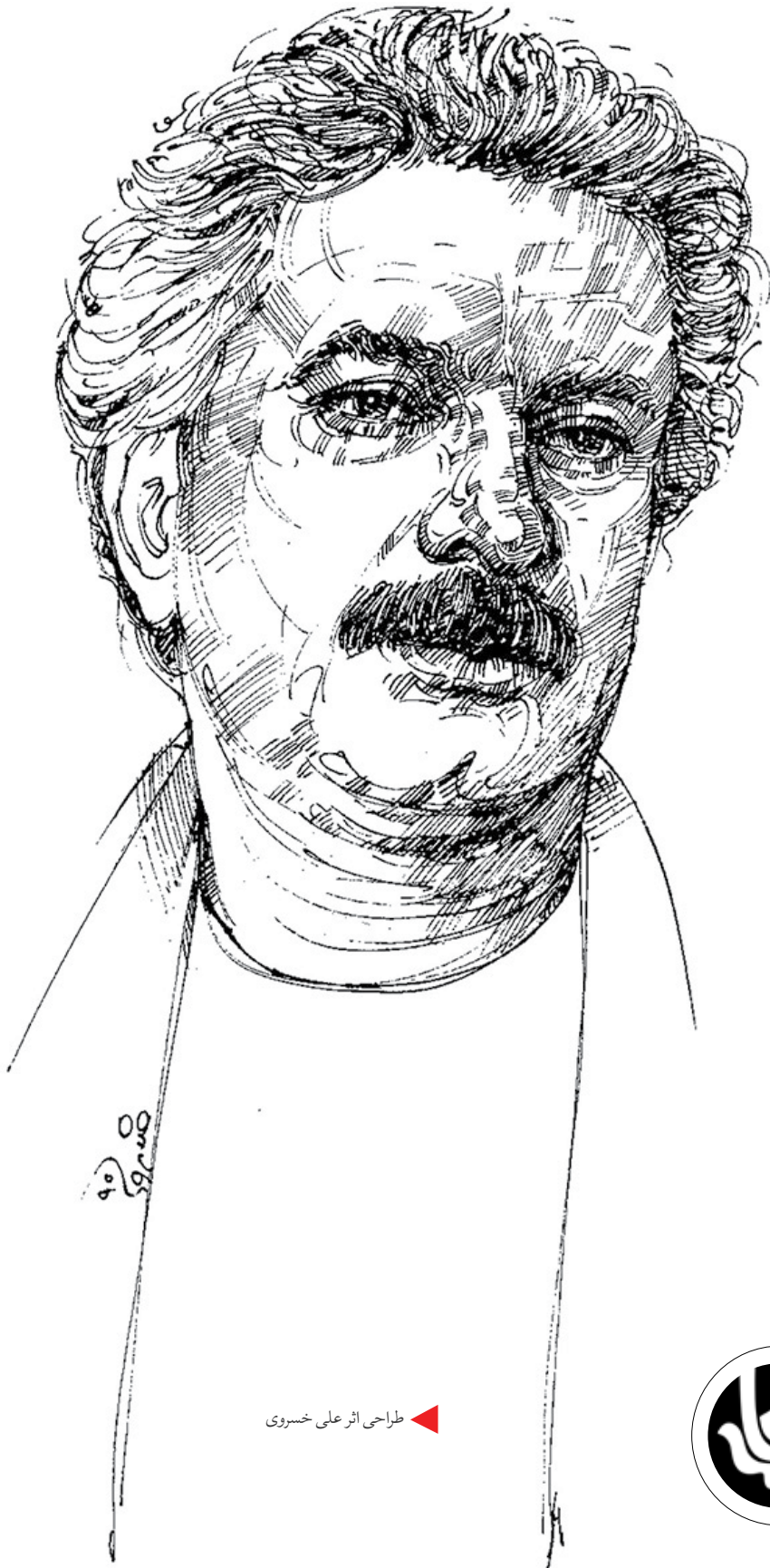
فرزاد ادیبی را از فعالیت‌هایش در مجله شعر و مجله ادبیات و فلسفه می‌شناسم. این دوستی اکنون سی‌سال دوام یافته است. همواره آثار زیبایی‌اش را دنبال کرده‌ام. گفتنی است که روی جلد کتاب «سبزهاقرمزها» مجموعه شعر من اثر ایشان است. او اواسط آذرماه پاییزی در کارگاه هنری او در خیابان سلیمان‌خاطر حضور یافتم و با او به گفت‌وگو نشستم. از پذیرایی او سپاسگزارم. حاصل این نشست را بخوانید:

**- طبق معمول گفت‌وگو با این جمله شروع می‌کنم که خیلی ممنونم از وقتی که به چامه داده‌اید...**  
ادیبی: پیش از هرچیز از لطف شما ممنونم و همینجا دوباره اعتراف کنم که خودم را شاعر نمی‌دانم و ادعایی در شعر ندارم و البته اکنون ادعایی در هیچ هنر و فنی ندارم. اگرچه

فرزاد ادیبی از گرافیک‌های شناخته‌شده است.

او در زمینه طراحی گرافیک، برندینگ و هنرهای بصری فعالیت دارد. آثار او معمولاً شامل طراحی پوستر، صفحه‌آرایی و دیگر پروژه‌های هنری است که با رویکردی خلاقانه و نوآورانه تولید می‌شوند. فرزاد ادیبی در طراحی جلد کتاب‌های شعر، سبک‌ها و تکنیک‌های خاصی را به کار می‌برد که به وضوح نشان‌دهنده‌ی ذوق هنری و تسلط او بر عناصر طراحی است. جلدهای او معمولاً دارای ترکیب‌بندی‌های جذاب و استفاده از رنگ‌ها و اشکال منحصر به فرد هستند که می‌توانند احساسات و مضامین شعرها را به خوبی منتقل کنند. ادیبی گاه از تصاویر انتزاعی یا نمادین استفاده می‌کند که به مخاطب اجازه می‌دهد تفسیرهای مختلفی از متن شعر داشته باشد. او معمولاً از رنگ‌های متناسب و هماهنگ استفاده می‌کند که حس و حال شعر را به تصویر می‌کشد. ترکیب‌بندی و چیدمان عناصر بصری در جلدهای او به‌گونه‌ای است که چشم را به خود جلب کرده و بیننده را به کشف بیشتر تشویق می‌کند. انتخاب فونت برای متن جلد



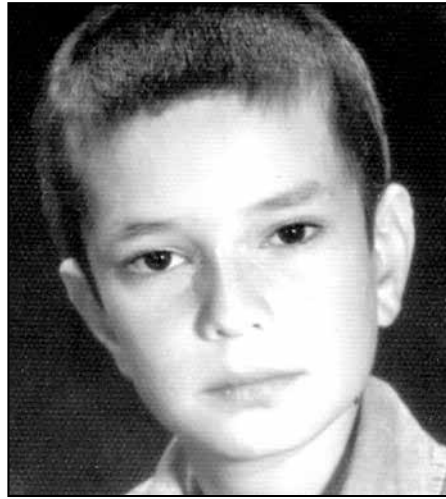


طراحی اثر علی خسروی ◀



پیش‌تر مثل هر جوان دیگری در حرفه خودم، یعنی گرافیک ادعا داشتم.

**- اما من در این مورد با شما موافق نیستم...**  
ادیبی: خب دلیل این گفت‌وگو هم همین است که شما از سر لطف با من در این مورد موافق نیستید و با اینکه خواهش کردم از من بگذرید، نپذیرفتید... بگذریم. در خدمتم.



۱۸

می‌رفتیم که به ساختمان مدرسه برسیم الان که به آن بنا فکر می‌کنم یاد زیگورات می‌افتم. جایی با محمد صالح‌علا در باره آن مدرسه صحبت می‌کردم که با طنز خاص خودش می‌گفت تا ملاقات خدا... البته بعد از انقلاب آن محوطه بزرگ را به چندین مدرسه دیگر تقسیم کردند و آن فراخی و گستردگی که مکان گم شده بود در وسعت آن به قول شفییعی کدکنی، از دست رفت. خُب درس خواندن در چنان فضای باشکوه و پر از درختان کاج و... که از خیلی از بوستان‌های تهران امروز وسیع‌تر بود، برای دانش‌آموزان الهام‌بخش بود. آن چشم‌انداز و حال و هوا حتماً تأثیرگذار بود. علاوه بر آن در محیط خانه هم نوعی آموزش ضمنی برقرار بود شب‌ها پدر رمان‌هایی را که در حال خواندنشان بود با احساس همدردی با شخصیت اصلی با شور و حال تعریف می‌کرد و همه عمیقاً متأثر می‌شدیم از رنجی که مثلاً فلان آدم در فلان کتاب می‌کشید. از گلستان و بوستان و... هم برایمان می‌خواندند... کلاس پنجم دبستان بودم که انقلاب شد و من ۱۱ ساله بودم.

**- ممنونم. از تولدتان بفرمایید. کجا و کی به دنیا آمدید؟**

ادیبی: در اولین روز از آخرین ماه سال ۱۳۴۶ در سنقر به جهان اضافه شدم.

**- یعنی یکم اسفند. بفرمایید که زادگاه‌تان چه تاثیری بر شما داشته؟**

ادیبی: تا ۱۸ سالگی در سنقر بودم. در دبستان فردوسی درس را شروع کردم. آن دبستان محوطه بسیار بزرگی بود که ساختمان مدرسه بر فراز تپه ساخته شده بود در کنار بقعه‌ای با قدمتی ۷۰۰ ساله به نام مالک، کلاس‌ها در بلندترین بخش محیط دبستان بود و در اصلی‌اش در پایین‌ترین بخش، در مجاورت یک میدان بود. شاید حدود صد پله بالا

**- و دوران دیگر تحصیلات‌تان چگونه گذشت؟**  
ادیبی: سه سال در مدرسه راهنمایی طالقانی درس خواندم که مصادف بود با شروع جنگ ایران و عراق. و در آن دوران بیشتر از اینکه دنبال درس باشم خط می‌نوشتم و نقاشی می‌کردم. خانه‌ی قدیمی ما دو طبقه بود که طبقه بالا معمولاً ساکت و آرام بود. تابستان که درسی نبود و زمان در شهری مثل سنقر کش می‌آمد برای من به تندی می‌گذشت، حدود ساعت ۸ می‌رفتم طبقه بالا و کاست‌های شجریان را بارها و بارها پشت و رو گوش می‌دادم و خوشنویسی می‌کردم که مادر به شیشه اتاقم می‌زد و می‌گفت بیا ناهار و من تعجب می‌کردم

از گذر سریع زمان، البته بعضی از تابستان‌ها هم راهی تهران می‌شدم و پیش‌عموهایم می‌ماندم و گاهی کلاس خوشنویسی انجمن خوشنویسان ایران هم می‌رفتم. در دوران راهنمایی، معلم‌هایمان می‌گفتند اگر نمره‌مان به حد نصاب نرسد نمی‌توانیم برویم ریاضی-فیزیک و یا علوم تجربی بخوانیم و بدبخت می‌شویم و مجبوریم برویم هنرستان و من هم بدبخت شدم و رفتم هنرستان بازرگانی شریعتی دیپلم بهداشت محیط گرفتم. از ریاضی و درس‌های فیزیک و شیمی و... گریزان بودم. سال ۱۳۶۵ دیپلم گرفتم و رفتم سربازی چون بدبخت شده بودم و دانشگاه قبول نشده بودم. سربازی در دوره ما که جنگ بود ۲۸ ماه بود اما اواخر سربازی‌ام بود که صلح شد و ما ۲۶ ماه خدمت کردیم. چون من تنها پسر خانواده بودم، بر اساس قانون آن زمان، نیمی از سربازی‌ام را پشت جبهه سپری کردم و منتقل شدم به مرکز آموزش ا۱ کادر تهران، چون خوشنویس ستاد ارتش بودم جای گرم و نرم و راحتی داشتم اما مرخصی‌ام کم بود که تصمیم گرفتم در جایی خدمت کنم که مرخصی بیشتری داشته باشم و بتوانم کلاس کنکور و طراحی بروم، درخواست انتقالی دادم برای گروهان نگهبانی که ۱۲ ساعت آماده باش بودیم و دوساعت به دوساعت نگهبانی می‌دادیم و ۱۲ ساعت مرخصی داشتیم و من به تاخت خودم را از افسریه می‌رساندم به میدان انقلاب و با رخت سربازی سرکلاس حاضر می‌شدم. بهمن سال ۱۳۶۷ از خدمت ترخیص شدم و برای کنکور فقط ۴ ماه فرصت داشتم که با برنامه‌ای که از ارتش آموخته بودم و به آن می‌گفتم برنامه سین یعنی ساعت برای خودم برنامه‌ریزی کردم و روزی ۱۴ ساعت درس می‌خواندم که با رتبه‌ی نخست منطقه سه در کنکور پذیرفته شدم که همه

ضریب‌هایم بین ۱ تا ۳ بود.

### -در گروه هنر پذیرفته شدید؟

ادیبی: بله در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران قبول شدم. البته در زمان ما هنر رشته‌ای فرعی بود و همه می‌توانستند در یکی از رشته‌های اصلی شرکت کنند و هنر هم شانس شرکت کنند که برای من برعکس بود. انتخاب‌های اصلی‌ام اول ادبیات، دوم فلسفه و سوم را یادم رفته که می‌دانستم شانس برای قبولی آن‌ها نداشتم چون اصلاً آن‌ها را برای کنکور نخوانده بودم اگرچه به آن‌ها علاقه داشتم و مطالعاتی ذوقی در آن‌ها داشته و دارم اما هنر که در کنکور آن زمان رشته‌ای فرعی بود برای من اصلی بود.

### -چه رشته‌ای قبول شدید؟

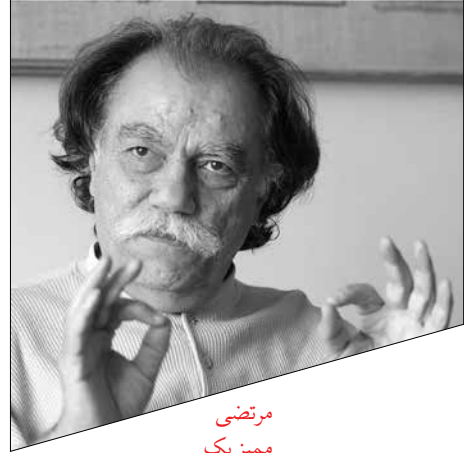
ادیبی: گرافیک. البته بین گرافیک و نقاشی مردد بودم که خواهرم گفت چون گرافیک خوشنویسی هم دارد و تو کارکرده‌ای برو گرافیک و اگر نخواستی تغییر رشته بده و رفتن گرافیک.

### -پس خانواده با این مسیر و رشته موافق بودند...

راستش پدرم به ظاهر با انتخاب من موافق بود اما احساس می‌کردم ته دلش دوست دارد به شغل موروثی خانواده برگردم.

### -چه شغلی؟

ادیبی: زرگری. این حرفه مورثی خانواده ما بود که با رفتن پدر این رشته، گسست. عموهایم همه به تشویق و حمایت پدرم پی تحصیلات‌شان رفته بودند و فرزندان آن‌ها



مرتضی  
ممیزیک  
ترم استاد  
صفحه‌آرایی ما  
بودند و ترم بعد  
طراحی نشانه  
اما من سرکلاس  
دیگرشان،  
پوستر که با سال

پایینی‌های ما  
بود هم شرکت  
می‌کردم و  
پایان‌نامه‌ام  
نیز با او بود.  
گاهی اصلاً  
راجع به درس  
حرفی نمی‌زدند  
و حرف‌های  
کلی می‌زدند اما  
حرف‌هایشان  
مصادق همان  
مثل چینی  
بود که: اگر  
می‌خواهید به  
کسی لطف  
کنید به او  
ماهی ندهید،  
ماهگیری یادش  
دهید.

نیز با فرهنگ دیگری پرورش یافته‌اند و من می‌توانستم تنها وارث این حرفه موروثی باشم. راستش را بخواهید هنوز هم گاهی دلم می‌خواهد طرح‌ها و ایده‌هایی را در این حرفه اجرا کنم. شاید وقتی دیگر... پدرم اگرچه بزرگ‌خاندان بود و در ظاهر مستبد بود، اما به انتخاب همه اعضای خانواده احترام می‌گذاشت در انتخاب محل زندگی، همسر، شغل و...

**- شما را حمایت کردند در این مسیر...**

ادیبی: بله. پدرم اولین معلم خوشنویسی‌ام بودند و همینطور ادبیات.

**- ایشان چقدر درس خوانده بودند؟**

ادیبی: در شرف گرفتن دیپلم دانشسرا در کرمانشاه بوده‌اند که با خبر بیماری و سپس مرگ پدرشان درس را رها می‌کنند و سنقر برمی‌گردند و سرپرستی خانواده را به عهده می‌گیرند.

**- پس ادبیات را خوب می‌دانستند.**

ادیبی: بله. خیلی مطالعه می‌کردند بویژه تاریخ، رمان، خاطرات، سفرنامه و...

**- و شعر؟**

ادیبی: و شعر. خیلی از غزلیات حافظ و سعدی را حفظ بودند و

خودشان هم گاهی می‌سرودند.

**- و شما از چه زمانی به گرافیک و شعر علاقه‌مند شدید؟**

ادیبی: من گرافیک را نمی‌شناختم تا اینکه یک گفت‌وگو با مرتضی ممیز را در مجله‌ای خواندم و فهمیدم این کارهایی که من دوستشان دارم گرافیک است. البته هنوز هم گرافیک را نمی‌شناسم. تا می‌خواهیم آشنا بشویم جلوتر می‌رود و من به او نمی‌رسم.

شعر هم. شعر را از کودکی شناختم. با کلمات موزونی که پدر به طنز می‌گفتند و یا لالایی‌های مادرم. خودم هم قبل از مدرسه جملات موزونی می‌گفتم بی‌پایه و اساس و به

آواز می‌خواندمشان که معمولاً آلودگی صوتی مفصلی در خانه به راه می‌انداختم. بعدها در مدرسه چیزهایی می‌نوشتیم که دوست داشتیم شعر باشند. همان زمانی که بدبخت شده بودم و هنرستانی شده بودم چون نمره‌ام برای ریاضی و فیزیک و علوم تجربی قد

نداده بود، یک بار در انشا ۲۰ گرفتم. معلمی داشتیم به نام آقای خوشبخت که ورقه‌ی انشایم را سر کلاس همان بچه‌درس‌خوان‌های ریاضی و فیزیک برایشان خوانده بود و گفته بود این را فلانی نوشته و این خطش و این ادبیاتش



عکس از فخرالدین فخرالدینی

### -و گرافیک؟

ادیبی: در گرافیک بیش از هرکسی از مرتضی ممیز آموختم. البته از استادان دیگرم نیز آموختم. استادانی چون محمد احصایی، محمد حسین حلیمی، جلال شباهنگی برکارم قطعا تاثیر گذاشته‌اند. من هم زمان با کلاس‌های دانشگاه، سرکلاس‌های مبنای هنرهای تجسمی و تاریخ هنر رو بین پاکباز هم می‌رفتم. در دانشگاه، استادان دیگری هم داشتیم، استادانی چون حسین کلاچی گنجینه، ویکتور دارش، محمد فدوی، صداقت جباری، طاهر شیخ‌الحکمایی، مسعود شجاعی و... که هرکدام در کار خودشان خبره بوده و هستند.

### -از استاد ممیز چه آموختید؟

ادیبی: ایشان یک ترم استاد صفحه‌ارایی ما بودند و ترم بعد طراحی نشانه اما من سرکلاس دیگرشان، پوستر که با سال پایینی‌های ما بود هم شرکت می‌کردم و پایان‌نامه‌ام نیز با او بود. گاهی اصلا راجع به درس حرفی نمی‌زدند و حرف‌های کلی می‌زدند اما حرف‌هایشان مصداق همان مثل چینی بود که: اگر می‌خواهید به کسی لطف کنید به او ماهی ندهید، ماهیگیری یادش دهید.

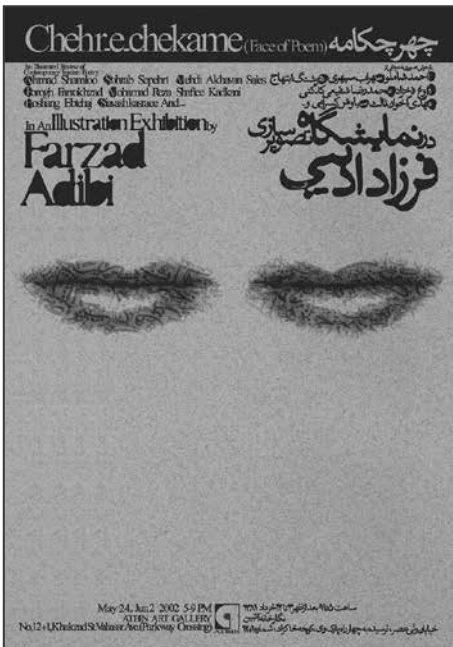
است و به حق هم ۲۰ گرفته که همان بچه‌ها بیرون برابیم تعریف می‌کردند.

### -نام ایشان واقعا خوشبخت بود یا این را هم شوخی می‌کنید؟

ادیبی: بله. آقای منصور خوشبخت. دبیر ادبیاتمان بودند که هم در هنرستان ما تدریس می‌کردند و هم در دبیرستان مجاور که علوم تجربی و ریاضی و فیزیک می‌خواندند. مرد شریف و محترمی بودند...

### -معلم و یا استاد دیگری هم داشتید که تاثیرگذار بوده بر شعر شما؟

ادیبی: آقای اقبال مظفری هم بودند که ایشان واقعا شاعر و اهل درد بودند اما به سختی یادم می‌آید که چند جلسه معلم‌مان بودند چون ایشان را به دلیل نوع تفکرشان اخراج کردند. بعدتر که وارد دانشگاه شدم. چند باری سر کلاس‌های استاد شفیع کدکنی و قیصر امین‌پور شرکت کردم. در کلاس‌های اولین دوره شعر جوان هم حاضر می‌شدم که البته جزو بچه‌های آن دوره نبودم. همسر خواهرم، مهدی فرهنگی منفرد هم خیلی از کارهایم را تصحیح کرده است.





**-و آن فنون ماهیگیری در گرافیک چه بود؟**

ادیبی: بیشتر در هنر بود تا گرافیک. شاید بهتر است بگویم آن فنون، راه و روش چگونه زیستن در این اجتماع بود. نوعی روشنفکری عملگرایانه. تلاش کردن برای ارتقاء سطح شعور و فرهنگ و...

**-مثلاً چه عواملی؟**

ادیبی: مهم‌ترین‌اش خانواده است. نسیم ادبیات در خانواده پدری من همیشه در حال وزیدن بوده است. شاید ادبیات ارزان‌ترین و در دسترس‌ترین مورد باشد در مقایسه با ساختن یک فیلم یا نواختن سازی مثل پیانو. در هر مکان و زمانی معمولاً یک تکه کاغذ و یک قلم پیدا می‌شود برای ثبت خیال شاعرانه. از سوی دیگر نیز کلیات سعدی و چند کتاب مستعمل دیگر همیشه در طاقچه‌ها بودند و نبودند در کنار قفسه کتاب‌های دیگر. می‌شد دراز کشید و لم داد در آفتاب زمستان‌های سرد سنقر و ساعت‌ها حافظ و مثنوی و... خواند و یا عزیز نسیم، جلال، صادق چوبک، علی اشرف درویشیان و شفیعی کدکنی و...

**-غیر از شاعران کلاسیکی مثل حافظ، سعدی و****مولانا کدام شاعران بر شما تاثیر داشته‌اند؟**

ادیبی: در دوره‌های مختلف از شعر برخی از شاعران متأثر بودم. از فرم شعر سهراب سپهری در جوانی گرفته تا مضامین کلام ابوسعید ابوالخیر، لایبرنت معناهای بیدل و صائب. اما زمانی بیشترین تاثیر را از اخوان که در شفیعی کدکنی به صورتی رقیق ادامه یافت گرفتم. از شاملو مثل خیلی از هم‌نسلان دیگرم و بازی واژه‌ها را در شعر قیصر دوست داشتم. جسارت رضا برهنی را، کلام ارکاییک علی معلم و زلالی روح شعر فروغ و... همه را می‌پسندم، اما واقعاً نمی‌دانم کدام شاعر چه مقدار بر من تاثیر گذاشته است. مثل شیوه کارم در گرافیک

**-آیا آن صحبت‌ها به برداشتن موانع از سر راه حرفه‌تان کمک کرد؟ اصلاً چه موانعی سر راه‌تان بود؟**

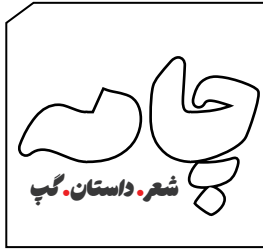
ادیبی: مانع که زیاد بوده و هست. مثل هر شغل دیگری اما کسی که با شکست یا فکر شکست رویین‌تن شده باشد دیگر ترسی ندارد. ما آموختیم اگر زمین خوردیم انتظار نداشته باشیم کسی دستمان را بگیرد. خودمان باید بلند شویم ولی دست دیگران را بگیریم و بلندشان کنیم...

**-و شاعران، کدام‌شان بر شما چنان تاثیری****گذاشته‌اند که آقای ممیز گذاشته؟**

ادیبی: من خیلی با شاعران ارتباط نزدیک نداشتم اما در دیدارهای گهگاه با شمس لنگرودی، حافظ موسوی، شهاب مقربین، قیصر امین‌پور یا حسن حسینی و ساعد باقری، سهیل محمودی و... از آن‌ها نکاتی را آموخته‌ام. همچنین از دوستی با گروس عبدالملکیان و علی عبدالمهدی و شما و... همیشه حظ برده‌ام و آموخته‌ام.

**-همچنین ما، اصلاً چه عواملی موجب شد که****شما به شعر علاقه‌مند شوید؟**

ادیبی: خب هرکسی با چیزی، علمی، هنری یا ورزشی مأنوس است و ذائقه و طبعش به یک



شماره ۳۷ مجله ادبی چامه (نوروز ۱۴۰۴) ویژه‌نامه‌ای برای فرزانه خجندی شاعر گرامی اهل تاجیکستان خواهد بود. این ویژه‌نامه با همکاری شاه‌منصور خواجه‌اف، شاعران و نویسندگان کشور تاجیکستان در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

[chamehmag@gmail.com](mailto:chamehmag@gmail.com)



Interview ▶ Story ▶ Poem

▶ [www.chamehmag.ir](http://www.chamehmag.ir) ◀